

روشنفرا و انقلاب سفید

ژوئیه ۱۳۴۲، شماره ۱، فصلنامه مطالعات غربی

مجله مطالعات علوم انسانی

در چهارم تیر ماه ۱۳۴۲، یعنی سه هفته پس از سرکوب شورش‌های ضد دولتی، یک متن تبلیغاتی دولتی، در صفحات هفته‌نامه فردوسی به چاپ رسید. این نوشته در تلاش برای توجیه و تبیین دلایل این شورش‌ها، به (اقبال شاه) به «میلیون‌ها رعیت اسیر و تیره بخت و بی‌پناه و سلب حمایت معظم‌له از مالکان بزرگ و طبقات ممتاز و استثمارگرانی که تاکنون به غلط ارکان استوار و حارسان رزیم شاهنشاهی ... قلمداد می‌شدند...» اشاره شده است. نوشته^۱ پس از یادآوری ماهیت انقلابی این حرکت چنین ادامه می‌دهد:

«اکنون که اوضاع گذشته را در نظر می‌آوریم، می‌بینیم که شیخ وارفتۀ چیزی به نام دموکراسی سیاسی در آن ایام سرپوش بی‌عدالتی‌ها و مظالم اجتماعی بود. شاید توجه به همین واقعیت و مطالعه تجارب تلخ و آثار نامبارکی که از استقرار الگوی دموکراسی سیاسی غرب در ممالک عقب

افتاده شرق به ظهور رسیده است، سبب شد که جمعی از روشنفکران ما استقرار دموکراسی اجتماعی را مرجح بر دموکراسی سیاسی بشمارند و جقدر جای خوشنودی و افتخار است که در مملکت ما شخص اعلیحضرت شاه پیشقدم این جنبش بزرگ تاریخی شد و طومار قدرت طبقه‌ای که همیشه به پشتگرمی حکومت‌ها بر ملت ما ظلم و ستم می‌کردند و ده‌ها قین شریف را به زنجیر کشیده بودند، به دست اعظم مقامات مملکتی در هم پیچیده شد.^۲

این مطلب، از چند جهت قابل توجه است؛ اول این که، برای توجیه سرکوب شدید مخالفان اصلاحات (که به انقلاب سفید و اصلاحات ارضی موسوم شده بود) و در اینجا آن را، «حمایت از دهقانان بی‌دفاع [به هزینه] زمین داران بزرگ» می‌نامد، به مثابه یک اقدام ترقی خواهانه که موجب بیشترین مجادلات شده و موضوع مخالفت نیروهای ارتجاعی قلمداد کرده است. دوم این که، گفته شده که این اصلاحات، حرکتی است به سوی ایجاد و پایه‌گذاری، «دموکراسی اجتماعی» که به زبان تبلیغاتی تعبیر مودبانه‌ای بود از یک اقدام اجباری و موجه برای عدالت اجتماعی است. نکته آخر و شاید مهم‌ترین نکته از نظر بحث ما - این که - گفته شده روشنفکران متقاعد شده‌اند «دموکراسی اجتماعی» باید ایجاد گردد حتی اگر این نیاز به بهای قربانی شدن «دموکراسی سیاسی» تمام شود؛ و شاه تنها کسی است که آن را به مرحله عمل رسانده است. در حقیقت در تمامی متون تبلیغاتی دولتی آن زمان که در نشریات و مطبوعات چاپ می‌شد، نه تنها گفته می‌شد که روشنفکران همسو با طبقات میهن‌پرست و اصیل کشور یعنی دهقانان در مقابل نیروهای ارتجاعی هستند،^۳ بلکه زبان و واژگانی هم که این تبلیغات بر آن مبتنی بود، همان زبان روشنفکران در نوشته‌های شان بود. اگر شاه آرزوها و آمال آنان را دنبال می‌کرد گفته می‌شد که به این دلیل است که او همراه با روشنفکران و دهقانان در مقابل نخبگان و اشراف قرار داشت.^۴ البته این زبان تبلیغات بود و نه ضرورتاً انعکاس واقعیت، اما سوالی که در اینجا به وجود می‌آید این است که به رغم قدرت‌گیری این تصور که بین روشنفکران و دولت هماهنگی وجود دارد، چرا انقلاب سفید هنوز به طور کلی از سوی روشنفکران به عنوان یک حرکت سیاسی علیه آنان تلقی می‌شود؟ چرا روشنفکران حس می‌کردند که به واسطه این داستان (انقلاب سفید) فریفته و مغبون شده‌اند؟ به عبارت دیگر، ماجرای انقلاب سفید و واکنش روشنفکران نسبت به آن، چه چیزی را در مورد هشی روشنفکران ایران در دهه ۱۹۶۰ به ما می‌گوید؟ این مقاله در تلاش برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، مشارکت روشنفکران را در گفت و گوهای مربوط به انقلاب سفید و به خصوص اصلاحات ارضی، مورد بررسی قرار خواهد داد و به نوبه خود تاثیر انقلاب سفید را بر گفتار روشنفکری، به خصوص نحوه نقش‌پذیری‌شان را در جامعه مورد بحث قرار خواهد داد.

انقلاب سفید و اهمیت آن برای روشنفکران

انقلاب سفید که به «انقلاب شاه و مردم» نیز موسوم بود، به مجموعه‌ای از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی اطلاق می‌شد که به دنبال فروردین ۶ بهمن ۱۳۴۱ به مرحله اجرا گذاشته شد. در آغاز کار، این «انقلاب» شامل شش اصل بود؛ این اصول عبارت بودند از: برنامه اصلاحات ارضی، فروش کارخانه‌های تحت اختیار دولت به عنوان بخشی از اقدامات برنامه اصلاحات مالی، تدوین یک قانون جدید انتخاباتی که شامل اعطای حق رای به زنان بود، ملی کردن جنگل‌ها، ایجاد سپاه دانش در روستاها و طرحی برای اعطای یک سهم از سود صنایع به کارگران. با این حال اصلاحات ارضی یعنی محدود ساختن مالکیت زمین برای زمین‌داران به یک روستا، بیشتر از دیگر اصول دارای اهمیت بود. این طرح، ابتکار حسن ارسنجانی - وزیر کشاورزی از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا اسفند ۱۳۴۲ بود که قانون آن یک سال قبل از اعلان «انقلاب سفید» یعنی در بهمن ۱۳۴۰ به تصویب رسیده بود. این محبوبیت عمومی اصلاحات ارضی بود که باعث شد این قانون نیز به عنوان بخش الزامی «انقلاب سفید» در آن ادغام شود. این نخستین بار نبود که مسأله اصلاحات ارضی مطرح شده بود. وضعیت زراعی ایران از دیرباز به وسیله روشنفکران ترقی خواه به عنوان علت اصلی عقب ماندگی کشور تلقی شده بود، و تغییر در قوانین مربوط به زمینداری از دوره مجلس اول (۱۳۰۷-۱۳۰۵)^۵ پیشنهاد شده بود. با این وجود هیچگونه اقدام جدی و عملی در این جهت صورت نگرفته بود.



خود ارستجانی پیشنهادی مربوط به اصلاحات ارضی را به عنوان تلاشی برای به منصه عمل رساندن آن چیزی می‌دانست که می‌بایست از زمان مشروطیت عملی می‌شد. او طی یک سخنرانی که در آبان ۱۳۴۰ انجام داد، گفت:

«هدف اجتماعی اجرای قانون اصلاحات ارضی این است که مالکیت عمده را از بین ببریم، عملی که می‌بایست پنجاه و شش سال قبل در نتیجه مشروطیت به دست می‌آید و تا به حال دور شده و عملی نگردید.»^۶

در تلاشی مشابه، احزاب سیاسی با گرایش‌های مختلف، در دهه‌های ۱۳۳۰، ۱۳۴۰ به مساله کشاورزی و زراعت توجه کردند. مثلا حزب توده، در جریان پلنوم خود در مهر ماه ۱۳۲۱ در تهران پیشنهادهای زیادی درباره سیاست‌های کشاورزی ارائه کرده بود. این پیشنهادهای در کنار درخواست‌های دیگری چون: «توزیع دوباره زمین‌های دولتی و خالصه، خرید دارایی‌ها و مالکیت بزرگ خصوصی توسط دولت و فروش مجدد آنها به افراد بی زمین با نرخ پایین»^۷ مطرح شده بود. این پیشنهادهای، در عمل با آنچه حدود ۲۰ سال بعد به وسیله اصلاحات ارضی ارائه می‌شد تفاوت نداشت. جبهه ملی نیز به نوبه خود، خواهان توزیع مجدد زمین‌ها به عنوان مقدمه انجام اصلاحات اجتماعی شده بود. مثلا مظفر بقایی مؤسس حزب زحمتکشان ایران - حزبی که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ در چارچوب جبهه ملی تاسیس شد و در این زمینه به خصوص بسیار فعال بود، - در سال ۱۳۳۱، طی یک سخنرانی، بر ضرورت انجام اصلاحات ارضی فراگیر تاکید کرده بود.^۸ با این حال وقتی که اصلاحاتی کمابیش هم جهت با آنچه که مخالفین می‌خواستند آغاز شد، بی‌اعتمادی زیادی نسبت به نیت واقعی رژیم وجود داشت، و سردرگمی جدی درباره نحوه پاسخ به آن در میان مخالفین بروز کرد. اگر چه در میان اعضای حزب توده در این باره چند دستگی‌هایی وجود داشت، اما در اغلب موارد، این حزب نیز همانند دیگر گروه‌های چپی که بعدها به عرصه سیاسی ایران قدم نهادند، انقلاب سفید را نوعی توطئه امپریالیستی و «یک طرح آمریکایی برای توسعه وابستگی به کاپیتالیسم در میان کشورهای جهان سوم» تفسیر کرد.^۹ دیگر گروه‌های مخالف یا با شک نسبت به اندیشه اصلاحات رژیم^{۱۰} و یا موضعی دو پهلو اتخاذ کردند و نسبت به مساله اصلی اصلاحات و انقلاب سفید مردد بودند. جبهه ملی دوم که در سال ۱۳۳۹ با هدف تداوم میراث جبهه ملی تاسیس شد جزوه کوچکی در مهر ماه ۱۳۴۱ منتشر کرد و در آن به مساله اصلاحات پرداخت. جبهه ملی استدلال کرد که چون در ایران فتودالیسم از نوع اروپایی هرگز وجود نداشته است اصلاحات ارضی هم موضوع بی ربطی است.^{۱۱} جبهه ملی دوم درباره انقلاب سفید نیز چند روز قبل از فرماندم بهمین ماه آن سال اعلامیه‌ای با شعار «اصلاحات آری، استبداد نه». منتشر کرد^{۱۲} گذشته از احزاب سیاسی، روشنفکران منفرد نیز به مساله اصلاحات ارضی توجه داشتند. بیشترین بحث‌ها در این باره در

مجلات روشنفکری آن زمان صورت گرفت.^{۱۳} در حقیقت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که تحت حمایت ایالات متحده صورت گرفت این نخستین بار بود که روشنفکران با پذیرش نقش فعال‌تر و با اتخاذ موضع مستقیم درباره تحولات اجتماعی و سیاسی داخل کشور، به چالش کشیده می‌شدند. برای بیان مواضع روشنفکران در زمان اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، ما مباحثی را که در مجلات روشنفکری آن زمان یعنی *فردوسی* و *اندیشه* و *هنر* در دوره زمانی کوتاه ۴۲-۱۳۴۱ منتشر شد، مورد ملاحظه قرار می‌دهیم یعنی از زمانی که اصلاحات ارضی به صورت قانون درآمد تا وقتی که در خرداد ۴۲ هر نوع صدایی مخالف را سرکوب کردند.

سعی خواهیم کرد که سه اهل قلم یعنی خلیل ملکی (۱۳۴۸-۱۲۸۰) ناصر وثوقی و محمود عنایت (متولد ۱۳۱۱) را مورد بررسی قرار دهیم. در حالی که ملکی و وثوقی فکری مسیر مشابهی را متناسب با رابطه اولیه‌شان با حزب توده در دهه ۱۳۲۰ طی کرده بودند، عنایت در اوایل دهه ۱۳۳۰ به واسطه جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، به عرصه سیاست پا گذاشت.^{۱۴} هر سه نفرشان را می‌توان به عنوان روشنفکران لیبرال و چپ‌گرایی دانست که وظیفه خود می‌دانستند تا در مسائل اجتماعی جامعه‌شان دخالت نمایند و این بار مسأله اصلاحات ارضی موضوع مورد نظر بود. در حالی که ملکی در این زمان رهبری «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» را به عهده داشت، وثوقی و عنایت سردبیران دو مجله روشنفکری صاحب نفوذ *اندیشه* و *هنر* و *فردوسی* بودند. هر سه نفر به طور اصولی به اصلاحات ارضی معتقد بودند. نه صرفاً به این دلیل که امکان ایجاد عدالت اجتماعی بیشتر را فراهم می‌کرد، بلکه در عین حال به این خاطر که آن را «جبر تاریخی» قلمداد می‌کردند که دیر یا زود و در هر حال می‌بایست عملی شود. مثلاً وثوقی طی مقاله در مهر ماه ۱۳۴۱ نوشت:

«ناگزیریم تکرار کنیم اصلاح ارضی به معنای الغای اصول مالک و رعیتی و مالکیت کشاورز بر زمینی که می‌کارد به طور مشاع و تشکیل شرکت‌های تعاونی یک امر جبری و تاریخی است. لازم است که این قدم برداشته شود و گویا برمی‌دارند و باید آنها را تقویت و یاری نمود.»^{۱۵}

ملکی نیز به نوبه خود یکی از حامیان دیرین اصلاحات ارضی و بر این نظر بود که نظام ارباب رعیتی یکی از نشانه‌های اصلی نظام اجتماعی غلط تاریخی است که قبل از هر گونه توسعه اجتماعی و سیاسی باید ریشه کن شود.^{۱۶} چون بر اساس این دیدگاه، اصلاحات یک اقدام ضروری بود، پس می‌بایست از آن حمایت شود، حتی اگر شکی وجود نمی‌داشت که این مجموعه تحولات در نتیجه فشار از بیرون حاصل شده بودند. او می‌نویسد:

«فشار از بالا برای اصلاحات ارضی، فشار بورژوازی جهانی توسط سیاستمداران ایرانی است که کم و بیش به ضرورت زمان پی برده‌اند.»^{۱۷}

عنایت نیز در جرگه موافقان قرار داشت. او طی سرمقاله‌ای چند ماه بعد نوشت:

«طبقه حاکمه ایران که هر روز ناظر تغییر و تحول تازه‌ای در اوضاع زمانه است و اندک اندک در کشاکش حوادث و وقایع عبرت‌آموز جهانی به مقتضیات عصر حاضر پی می‌برد. بر سر آن است که مصالح و منافع خود را از خطر زوال حفظ کند و پیش از آن که دیگران ضربت نهایی خود را به حیات موجودیت او وارد کنند و حکم تاریخ را در خارج چارچوب رسوم و سنن ملی به محک عمل زند، در داخل همین چارچوب به اجرای اصلاحات و اقداماتی در جهت تمایلات اصیل ملت تسلیم شود.»^{۱۸}

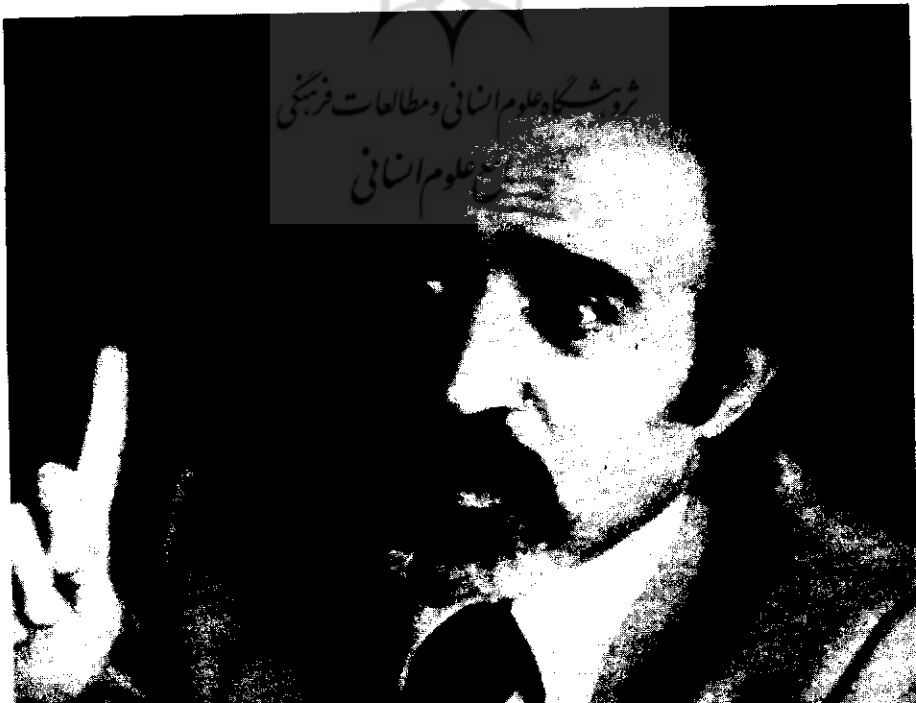
بنابراین در این مرحله به دو نکته می‌توان اشاره کرد، نخست همان طور که از متن برگزیده فوق برمی‌آید: اعتقاد به یک ضرورت عینی الزامی تاریخی در این زمان کاملاً شایع بود. به عبارت دیگر «حکم تاریخ» که عنایت از آن یاد می‌کند، صریح و روشن است. اعتقاد بر این بود که جهان دارای مسیر مشخصی است و الگوها و قوانین معینی بر آن حاکم است و اگر کسی با دقت کافی بر حرکت جهان و هستی نظر افکند، آن مسیر را خواهد یافت. باید از این الگوها تبعیت کرد؛ کسی نمی‌تواند از آنها بگریزد، چرا که آنها در قالب دیگری به صورت اجتناب‌ناپذیر بر او تحمیل می‌شوند. به بیان دیگر روشنفکران عموماً بر این باور بودند که اگر دولت دست به اصلاحات ارضی زد، به این دلیل بود که فهمید چاره و انتخاب دیگری ندارد. نکته دوم این که، همان طور که ونوقی اشاره کرد؛ اگر از سوی دولت در مسیر صحیح تاریخی گامی برداشته شد، باید آن را تشویق کرد. نه این که آن را ندیده بگیریم. به همین دلیل بود که او به همراه ملکی و چند تن دیگر از اهل قلم، وارد این بحث شدند که چگونه می‌توان اصلاحات ارضی را به مؤثرترین شیوه به اجرا درآورد. همان طور که او می‌گوید:

«در اصل قضیه ایرادی نیست و نمی‌تواند باشد و اگر ما حرف و سخنی داریم در کیفیت برداشتن این قدم‌های تاریخی و شکستن سد فتوالمیزم و باز کردن راه پیشرفت و تکامل است.»^{۱۹}

مجادله اصلی آن بود که، اصلاحات ارضی آن گونه که از سوی ارسنجان‌ی پیشنهاد شده بسیار محدود و محافظه کارانه بود. یعنی تصور می‌شد که فروش زمین به دهقانان که مورد حمایت دولت بود، در عمل به ایجاد یک طبقه جدید زمیندار چه بزرگ و چه کوچک در سال‌های بعد منجر شود. به این دلیل این نویسندگان پیشنهاد می‌کردند که اصلاحات ارضی با دیگر تغییرات ضروری تکمیل شود. ملکی استدلال می‌کرد که دولت باید زمین و آب را نیز ملی اعلام کند. بدین طریق، دهقانان تا زمانی می‌توانستند صاحب زمین باشند که روی آن کارکنند و بدین ترتیب وسوسه فروش سهم خود از زمین و رها کردن کشاورزی پایین می‌آمد.^{۲۰} ونوقی در همان حال که بر اهمیت ملی کردن زمین و آب تأکید می‌ورزید،^{۲۱} با فراتر گذاشت و اضافه کرد که برای آن که دهقانان به طور کامل از

استثمار بزرگ زمینداران و اربابان رهایی یابند، باید برای آنان حقوق سیاسی و مدنی نیز قائل شد.^{۲۲} او استدلال می‌کرد که اگر اصلاحات ارضی عملی شود به نفع کشاورزی و دهقانان خواهد بود، با این حال این اهداف محقق نخواهد شد مگر آن که در زیر ساخت‌های اجتماعی نیز تغییرات عمده ایجاد شود.^{۲۳}

هدف ما در این جا ارزیابی مفصل پیشنهادهای مختلفی که در این زمینه مطرح شد، نیست؛ آنچه که مد نظر ماست، آن است که چنین اظهاراتی که ناظر به ضرورت اجرای اصلاحات ارضی است فرصت نادری را برای تبادل نظر عمومی بین ارسنجانی و روشنفکران پدید آورده بود. چنین به نظر می‌رسید که اصول اصلاحات ارضی «زمینه مشترکی» را برای گفتگوهایی از این دست فراهم آورده بود. اما این فرصت، عمر بسیار کوتاهی داشت و در عمل به یک گفتگو جدی منجر نشد و اغلب به صورت مشاجره‌های عمومی و یا مجادله‌های استهزاء آمیز جلوه کرد. مثلا ارسنجانی انتقادات را «چرند و پرند» و یا «انتلکتوئل بازی» توصیف کرد.^{۲۴} او استدلال می‌کرد که چنین گفتگوهایی هیچ ریشه‌ای در سنت‌های کشور ندارد. روشنفکران نیز در همان حال که ادعاهای وزیر را درباره‌ی اجرای یک ماموریت مهم و «کاری به عظمت هر کول» به تمسخر می‌گرفتند،^{۲۵} ادعا می‌کردند که مطالبات آنها به خصوص آن بخش که مربوط به ملی کردن زمین و آب بود، در حقیقت در تاریخ ایران سابقه داشته است. به هر حال از نظر روشنفکران این وزیر بود که چنان در الغای سنت‌های گذشته مصر بود که تبعات آتی اقدامات‌اش را نمی‌دید.^{۲۶}



اگر ارسنجانى موضوع بحث قرار گرفته بود، صرفاً به اين دليل نبود که اصلاحات ارضى در مراحل اوليه‌اش با نام او شناخته مى‌شد، بلکه به اين دليل بود که او نيز همانند روشنفکران مورد بحث، قبل از اينکه وزير شود یک روزنامه‌نگار و اهل قلم محسوب مى‌شد و چهره‌اى بود که آنان تا حدودى مى‌توانستند با وى احساس تجانس کنند و با اين حال در مقام وزير به نظر مى‌رسيد که ارسنجانى همان طور که نویسنده‌اى گمنام طى مقاله‌اى در فردوسى او را توصيف مى‌کند «خود را از پشتيبانى اينان [روشنفکران] بى‌نياز مى‌داند.»^{۲۷} بلکه به گفتهٔ ملکى «... بزرگترين افتخار او مخالفت با انتلکتونل‌ها است...»^{۲۸} پيشنهادهای مطرح شده از سوى روشنفکران را رد کرد و از اهانت به آنان نيز ابايى نکرد، روشنفکران را بر اين باورشان استوارتر کرد که اين اصلاحات از یک برنامهٔ انقلابى فاصلهٔ زيادى دارد. پس اگر در چنين شرايطى برنامهٔ اصلاحات ارضى در حال انجام بود، حتماً انگيزه ديگرى داشت. گفته شد از آنجا که طبقه حاکمه مجرى اصلاحات ارضى است، پس حتماً مى‌بايست عمدتاً و نهايتاً در خدمت حفظ موقعيت آنها به منزله طبقه حاکم باشد. علاوه بر اين احتمالاً تاکيد دولت در برنامه خود مبنى بر فروش زمين به دهقانان و ايجاد طبقه جديدى از دهقانان صاحب زمين «خرده بورژوا»، بى‌آن که به روشنفکران واقعى بنهد شايد به اين دليل بود که دولت در پى «... ايجاد یک پايگاه قدرت اجتماعى در مقابل روشنفکران و بورژوازي شهرى بود.»^{۲۹} از نظر نویسنده اين سطور، اصلاحات ارضى، گروه حاکم را به جهت کسب حمايت دهقانان در مقابل روشنفکران شهرى تقويت مى‌کرد. بنا بر اين، اين عمل یک اقدام سياسى عليه روشنفکران محسوب مى‌شد که به هر حال شکاک‌تر از آن بودند که بتوان آنها را جلب کرد. به عبارت ديگر، اين مجادلهٔ مختصر به روشنفکران کمک کرد تا نسبت به آن دوگانگى دربارهٔ اصلاحات ارضى، تجديد نظر نمايند و تاکيد مجددى بود تنش رفع ناشدنى بين دولت و روشنفکران. عبارات محمود عنايت به بهترين شکل، اين مفهوم را بيان مى‌کند:

«وزيرى که ادعاى انجام رسالتى خطير و پر آوازه دارد و معتقد است که کارى به عظمت هر کول انجام مى‌دهد، چگونه است که سخنى انتقادآمیز را تحمل نمى‌دارد... سخن آن است که عصر خاموشى به سر آمده است. حرف‌ها اگر چه چرند و پرند هم باشد، بالاخره راه به جايى مى‌برد و سدها را مى‌شکند. یک روز متجددين و مشروطه‌خواهان پشت مرتجعين را بلرزه مى‌انداختند، امروز لفظ انتلکتونل و روشنفکر ايجاد وحشت مى‌کند.»^{۳۰}

اگر چه ديگر اصول انقلاب سفيد هم تا حدودى مورد توجه قرار گرفت، تنها اصل ديگرى که توجه بيشتر مجلات روشنفکرى را به خود معطوف کرد، اعطای حق رای به زنان بود. به اين دليل که حق زنان برای مشارکت در حيات اجتماعى و سياسى يکى از خواست‌هاى ديرينه روشنفکران بود که مدت‌ها قبل از آن به صورت قانون - دى ماه ۱۳۴۲ - در آيد مطرح شده بود.

با این وجود، مجادله درباره این موضوع به اندازه اصلاحات ارضی به عرصه مشاجره‌ها و یا مقالات کشیده نشده (شاید به این دلیل که در این مورد فردی را که آنان به منازعه فرا می‌خواندند شخص شاه بود) و شاید هم به این دلیل که آنان تا این زمان به این نتیجه رسیده بودند که فصل مشترک اندکی با هواداران انقلاب سفید دارند. هر چند تردید و تأمل موجود درباره آن چندان متفاوت با آنچه که درباره اصلاحات ارضی اتفاق افتاد نبود، این طور به نظر می‌رسید که این موضوع چندان مهم قلمداد نشد. آنجا که بحث به اصل موضوع برمی‌گشت تصور بر این بود که حق رای زنان نیز بخشی از همان «ضرورت زمان» است و اگر رژیم سرانجام به اجرای آن اصول تن داده بود به این علت بود که راهی را که لاجرم می‌بایست می‌رفت، در پیش گرفته بود. با این حال بر خلاف مساله اصلاحات ارضی این مساله تقریباً از همان ابتدا چندان مورد استقبال قرار نگرفت. وثوقی نوشت: «هنوز دموکراسی در این مملکت ریشه ندوانیده و بسیاری از مردان در اجرا و اعمال حق، خود ورزیدگی و رشد کافی ندارند...»^{۳۲} یعنی این که این کار (اعطای حق رای به زنان) نتیجه چندان‌دانی نداشت.

در عین حال اگر حق رای برای زنان بر خلاف اصلاحات ارضی از سوی روشنفکران چندان جدی گرفته نشد، تا حدودی هم به این دلیل بود که آنان کم‌کم به این نتیجه رسیده بودند که حاکمیت چندان به منویات و خواسته‌های آنان توجه نمی‌کند. همین که روشنفکران از به عهده گذاشته شدن نقشی برای کمک به شکل‌گیری اصلاحات ارضی محروم شده بودند، خود دلیل کافی بود برای اثبات این امر که با مجموعه‌ای از اصلاحات اصیل اجتماعی اقتصادی سر و کار ندارند، بلکه کل ماجرا نوعی عمل سیاسی است از سوی حاکمیت برای نجات خود. و اگر ایده‌هایی که می‌بایست به مرحله عمل درآیند، به طور اتفاقی مشابه با آن چیزی باشند که توسط روشنفکران درخواست شده است، به این دلیل نبود که نگرانی‌های روشنفکران در نظر گرفته شده است، بلکه از آن جهت بود که رژیم آن را از دیگران سرقت کرده بود. همان طور که جلال آل احمد نویسنده و صاحب قلم معروف، چند سال بعد نوشت: «این حرف‌ها را حکومت از امثال ملکی دزدیده؛ چرا که اگر حکومت به تقسیم املاک و سهمیم شده کارگران در منافع کارخانه‌ها و آزادی بانوان تظاهر می‌کند، به این علت است که دست مدعیان اصلی سوسیالیسم را از حکومت بریده‌اند و حرفشان را لقلقه زبان کرده‌اند.»^{۳۳}

انقلاب سفید و نقش روشنفکران

به طور خلاصه تا آنجا که به روشنفکران مربوط است، داستان اصلاحات ارضی و انقلاب سفید مترادف خیانت بود؛ نه فقط تجربه به آنها ثابت کرد که امکان ندارد توسط هیات حاکمه جدی

گرفته شوند، بلکه آنها را به این خاطر که به نظر رسیده بود که در اصل با رژیم توافق دارند در موقعیت ناخوشایندی قرار داده بود. این مساله زمانی برای آنان ناراحت کننده‌تر شد که با آشکار شدن نخستین علایم رویارویی رژیم با گروه‌های مذهبی آنان متوجه شد که چنین وانمود می‌شود که در مقابله با نیروهای اپوزیسیون در کنار رژیم قرار گرفته‌اند، همان طور که در نمونه‌ای از تبلیغات رژیم که در ابتدا آوردیم مشاهده شد.

متن گزیده زیر از عنایت تا حدودی عذاب وجدان حاصل این امر را نشان می‌دهد:

«تحولات اخیر اجتماع ما با جناحی از مذهب تصادم پیدا کرده است. دینداران با بعضی از این تغییرات به مخالفت برخاسته‌اند. طرفداران الغاء رژیم ارباب و رعیتی و شرکت نسوان در فعالیت های سیاسی و اجتماعی که ما نیز خواه ناخواه و به حکم رسالت همگامی و هماهنگی با تحولات مثبت زمانه، خود را در زمره ایشان می‌دانیم، بر رد مخالفت آنان به واکنش‌های تند دست یازیده‌اند. در این رهگذر برای هر فرد واقع‌بین و علاقه‌مند به وطن وحشتی پدید آمده است. وحشت از بازگشت رژیم ارباب رعیتی نیست. اینکار ناشدنی است ... وحشت ما از معدوم شدن ایمان است.»^{۳۴}

گویی چنین است که عنایت همانند بسیاری دیگر از روشنفکران آن زمان، صرفاً به واسطه نیروهای تاریخ به رغم خواست خودش و بدون این که تصمیم گرفته باشد که کدام طرف باشد. خود را در موقعیت ناخوشایند ائتلاف با رژیم می‌دید. دقیقاً به خاطر همین حس ناخوشایند و عذاب وجدان است که در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰، که مفهوم (روشنفکر) به صورت یک موضوع نگران کننده در آید. به عبارت دیگر، به دنبال همین مرحله انقلاب سفید بود که سوال این که روشنفکر چه معنایی دارد، به صورت یک موضوع محوری در آمد و به طور گسترده درباره‌اش مطالب نوشته شد. البته این نیز حقیقت دارد که، سرکوب تظاهرات ضد رژیم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به فضای نسبتاً بازی که روشنفکران در دوره کوتاهی تجربه کرده بودند، پایان داد، و آنان را در نوشتن همان مطالبی که می‌توانستند، بنویسند محدودتر کرد. تشدید سانسور به دنبال وقایع خرداد ۱۳۴۲ با افزایش تولیدات قلمی روشنفکری به این معنا بود که درست هنگامی که به دلیل انتشار بیش از پیش نشریات روشنفکری فضایی برای بحث فکری پیش آمده بود، موضوعاتی که روشنفکران می‌توانستند درباره آنها دست کم در سطح بحث کنند، دیگر در زمره موضوعات کاملاً حاشیه‌ای جامعه به شماره می‌رفتند. و چه موضوعی کم خطرتر از این بحث که روشنفکر کیست؟ و جالب آن که، همین نوشته‌هایی که در چنین شرایط اضطراری نوشته شده بود، منجر به تقویت این باور در روشنفکران شد که باید در جامعه حاضر بود، اقدامی کرد و با پیشنهادی مطرح کرد. بنابراین، انقلاب سفید به مثابه یک نقطه عطف عمل کرد. در چنین زمینه‌ای بود که مفاهیم «مستولیت» و «وظیفه» به

موضوعات روشنی برای گفت و گو درآمد به شکلی که پیش از آن هرگز وجود نداشت، به طوری که از اواسط دهه ۱۳۴۰ به این سو، این به صورت یک امر پذیرفته شده درآمد که برای این که یک روشنفکر بود ضرورتاً باید شورشی بود، و یا در موضع اعتراضی قرار داشت. همان گونه که احمد شاملو شاعر نامدار ایرانی در این زمینه اظهار داشت یک روشنفکر تنها زمانی می‌تواند مسئولیت‌اش را انجام دهد که در موضع مخالف قرار داشته باشد. کسب یک موقعیت دولتی و یا غیر دولتی، او را به یک پیچ و مهره سیستم تبدیل می‌کند.^{۳۵}

همچنین در همین زمینه است که این باور در میان بسیاری از روشنفکران در دهه ۱۳۴۰ رشد کرد که باید بین مفاهیم «روشنفکر» و «محقق» تمایز قائل شد. به این معنی که چون روشنفکر براساس تعریف ضرورتاً معادل با کسی بود که دارای مأموریت و رسالتی است و نمی‌تواند از «اینجا و اکنون» بگریزد، در حالی که یک محقق که خود را معطوف به تحقیق درباره گذشته می‌کند نقشی کاملاً حاشیه‌ای دارد. این تصور به بهترین وجه در مقاله‌ای که عنایت چندین سال بعد در ماهنامه جدیدی به نام نگین منتشر کرد دیده می‌شود:

«روشنفکر نمونه ایرانی یک زمان موجودی انقلابی و جوان پرشور و پیکارگری بود. سبیل می‌گذاشت و کراوات سرخ می‌زد. کتاب «دولت و انقلاب» را می‌خواند ... مخالف خوانی می‌کرد، با اعضا هیات حاکمه مطلقاً آمیزشی نداشت ... از وقتی که ورق برگشت و اوضاع زمانه عوض شد، روشنفکر امروز نیز یکباره تغییر وجه داد ... سبیلش را تراشید، کراواتش را عوض کرد، به جای خواندن کتب انقلابی به تنقیح متون قدیمی و آثار نویسندگان و شعرای قرن هفتم پرداخت.»^{۳۶}



البته، این توصیف، نوعی زبان طعنه بود که تصویر طنز آلودی از دگرذیسی روشنفکران ترسیم کرد از روزهای دیرین عضویت او در حزب کمونیست توده که خط حزبی وجود داشت و همه چیز تقسیم‌بندی شده بود، تا روزهایی که او در آنچه که می‌توانست انجام بدهد و بگوید، سخت تحت فشار بود. مع‌هذا این امر به همان اندازه نیز مبین آن بود که فضای حاکم در این دوره این تصویر را القاء می‌کرد که مورخان و محققان به واسطه تخصص‌شان از مسئولیت‌های‌شان نسبت به جامعه می‌گریزند؛ بنابراین فاقد شرایط لازم برای عضویت در جمع روشنفکری هستند. از این رو اصلاً شگفت‌انگیز نیست اگر با روشنفکران دیگری امثال علی‌اصغر حاج سید جوادی، برخورد کنیم که چند سال بعد در اواخر دهه ۱۳۴۰ نوشت:

«روشنفکر دیگر به کسی اطلاق نمی‌شود که دارای بالاترین درجات علمی و فرهنگی است بلکه به کسی گفته می‌شود که به مسولیت انسانی و وظیفه اجتماعی خود آگاهی دارد...»^{۳۷}

به هر حال تا آنجا که به تاریخچه تحولات روشنفکری در ایران مربوط می‌شود، تجربه اصلاحات ارضی و انقلاب سفید به دو معنی نقطه عطفی به حساب می‌آید؛ نخست آن که به روشنفکران نشان داد که نمی‌توانند در هیچ گفتگویی با طبقه حاکم شرکت نمایند، حتی اگر نگرانی‌ها و مسائل مطرح شده شبیه به آن چیزی باشد که آنان خواهانش بودند، به علاوه این واقعیت که روشنفکران خود را در موقعیت ناخوشایند همسو بودن با هیأت حاکمه می‌یافتند. آن هم در زمان سرکوب مخالفان، آنان را متقاعد ساخت که به هر شکل ممکن حساب خود را از طبقه حاکم جدا سازند. دوم این که برخلاف آنچه که عموماً گفته می‌شود، «انقلاب سفید» روشنفکران را خلع سلاح و یا آرام نکرد، بلکه موجب شکل‌گیری نوع دیگری از روش و گفتار روشنفکری در سال‌های آتی شد که در آن نارضایتی از وضع موجود به عنوان عنصر ضروری هر روشنفکری تثبیت شد؛ خواه به واسطه مفهوم «تعهد» و خواه از طریق ایجاد تمایز کلی بین «محقق» و «روشنفکر» که به رادیکالیزه شدن تمامی آثار نوشتاری روشنفکران از اواسط دهه ۱۳۴۰ به این سو، انجامید؛ به عبارت دیگر زمینه را برای گفت و گوی گسترده درباره نیاز به فعالیت بیشتر و رادیکالیزه کردن کلی مفهوم روشنفکر، ایجاد کرد. حتی اگر چنین گفت و گویی کمی بعدتر به وقوع پیوست، اما حقیقت آن است که به نظر می‌رسد ماجرای انقلاب سفید روشنفکران را در چنین مسیری انداخت. همان طور که عنایت تقریباً یک ماه قبل از سرکوب خرداد ۱۳۴۲ نوشت:

«اول از همه باید خودمان، مانی که قلم به دست داریم، بیدار شویم و شخصیت گمشده خودمان را در این وادی رنج و بیت‌الجزن باز یابیم ... این بیداری کی دست خواهد داد و کی ز خواب نوشین جاودانه برخوایم خاست؟»^{۳۸}

۱. این مقاله مبتنی است بر نوشته‌ای که به کنفرانس دو سالانه مطالعات ایران ارائه شده است
Bethesda, Mary Land , 25-28 May 2000
 ۲. «تحلیلی از اوضاع اخیر ایران»، فردوسی، شماره ۶۲۳، ۴ تیر ۱۳۴۲، ژوئن ۱۹۶۳، صفحه ۲
 ۳. همان
 ۴. برای نمونه بنگرید به مقاله «شاهنشاه پیشاهنگ یک تحول بزرگ»، فردوسی، شماره ۵-۶، ۱۸ دی ۱۳۴۱، ژانویه ۱۹۶۳، ص ۲ - «دولت، مجلس، انتخابات»، فردوسی ۲۵ تیر ماه ۱۳۴۲، ص ۲
 ۵. «دولت، ...» همان
 ۶. برای بحثی راجع مسأله اصلاحات ارضی در زمان مشروطه، مراجعه کنید به:
Janet Afary, *The Iranian constitutional Revolution 1906-1911 Grassroots Democracy, Social Democracy and origins of feminism*, New York: Columbia University Press 1996, Chap 6.
 ۷. «حسن ارسنجانی مسأله اصلاحات ارضی»، *مسائل ایران* - شماره ۳، دی ماه ۱۳۴۱، ص ۱۰۰
 8. Ervand Abrahamian. *Iran between tow Revolutions*, 1982, p.284
 9. Homa Vatouzian, *Mussadiq and the struggle for Power*, 199D, p.128
 10. *Crisis of an Islamic State* London: I.B, Tauris. 1995, P.21
- برای مطالعه مجموعه‌ای از واکنش‌های گروه‌های چپ، رک. افسانه نجم آبادی
Land Reform and social change in Iran. Salt Lake city University of Utah Press. 1987- pp- 3-6
Ahmad Ashraf, "From the white Revolution to the Islamic Republic", in Saeed Rahnama and Sohrab Behdad (ed.)
۱۱. یک مثال خوب در این مورد، نهضت آزادی است که واکنش‌اش نسبت به انقلاب سفید در اعلامیه‌ای که در سوم بهمن ۱۳۴۱، یعنی سه روز قبل از فرارندم منتشر شد، انعکاس یافت. «عامل این انقلاب نه دهاتی‌ها هستند، نه شهری‌ها، نه ملت، نه مجلس و نه دولت. یک نفر است؛ شخص پادشاه مملکت! این انقلاب یک پدیده نوظهور تاریخ است! زیر انقلاب دو طرف دارد و انقلاب کننده آن طرف تو سری خورد، زجر کشیده، محروم شده، خشمگین شده و مظلوم اجتماع است، انقلاب را در برابر طبقه فاجر غاصب حاکم ظالم انجام می‌دهند. اما امروز، هیات حاکمه و دستگاهی انقلاب می‌کند که تا دیروز، خود از طریق ارباب‌ها و مالک‌ها و مامورین دولت، یگانه حامی نظام ارباب رعیتی و فئودالینه و وکیل‌ساز و برخوردار از اقتصاد و اجحاف مالکیت و سرمایه‌داری بود...» «خاطرات بازرگان، شصت سال خدمت و مقاومت»، گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران ۱۳۷۵، ص ۳۸۸-۳۸۹
 ۱۲. Katouzian, Mussadiq, *Ibid*, p.236
 ۱۳. همان منبع، همان طور که کاتوزیان می‌گوید، چنین اظهاراتی «نه به بایکوت فرامی‌خواند و نه روشن می‌کرد که رای دهندگان چه کار می‌بایست بکنند» بخشی از اعلامیه در زیر می‌آید:
«مردم ایران: ما به شما اخطار می‌کنیم که امروز کشور ما در آستانه تبدیل رسمی رژیم مشروطیت و دموکراسی به استبداد و ارتجاع است [...] زمین و آب، حق دهقان است، آزادی از حقوق اساسی ملت است. با الغاء رژیم ارباب و رعیتی، زمین و آب برای دهقان، دسترنج کارگر برای کارگر، حاکمیت ملت و آزادی برای همه مردم، از میان برداشتن استعمار و استعمار: آری، موافقم.

با حکومت خودکامه و دخالت پادشاه در امور مملکت و رژیم وحشت و ترور سازمان امنیت، تسلط سیاست استعماری بر کشور، تعدی پلیس و ژندارم و مامور متعدد دولت در شهرها و روستاها؛ نه، مخالفم.»
«خاطرات بازرگان»: شصت سال خدمت و مقاومت، ص ۳۸۸.

۱۴. این دوره زمانی، مصادف بود با آزادی‌های نسبی و همچنین با زمانی که دولت علی امینی که یک دولت اصلاح طلب بود دست به یک رشته اقدامات رادیکال زد که از آن جمله بود، انحلال مجلسین، صدور مجوز برای برقرار مینینگ و اعتراضی علیه فساد که منجر به دستگیری و محاکمه چندین نفر از سرشناسان شد. به این دلیل امینی به وسیله برخی از روشنفکران به عنوان «جناب اصلاح طلب» حاکمیت قلمداد شد که می‌توان با او کار کرد.

۱۵. ملکی و وثوقی هر دو در دهه ۱۳۲۰ به حزب توده پیوستند که در آن زمان حزبی مترقی بود با یک ایدئولوژی جدید که تقریباً برای بیشتر روشنفکران جوان جذاب بود. در حالی که ملکی در سال ۱۳۲۷ به واسطه سرخورده شدگی از حزب توده و وابستگی‌اش به اتحاد جماهیر شوروی، از حزب جدا شد، گفته می‌شود وثوقی از حزب اخراج شد. وقتی که در سال ۱۳۲۹، ملکی همراه با بقایای حزب زحمتکشان ایران را در چارچوب جبهه ملی تشکیل داد وثوقی نیز به آن پیوست. هنگامی که از این حزب نیز اخراج شد راه و شیوه او نیز از ملکی نیز جدا شد و که به نوشتن روی آورد و مجله اندیشه و هنر را منتشر کرد. عنایت به واسطه جنبش ملی کردن نفت به سیاست علاقه‌مند شد. او به حزب زحمت‌کشان پیوست و پس از انشعاب در حزب او برای مدت کوتاهی به گروه ملکی یعنی نیروی سوم پیوست. به هر حال او نیز به نویسندگی روی آورد و ویراستار مجله فردوسی شد و سپس ماهنامه نگین را در سال ۱۳۴۴ منتشر کرد.

۱۶. ناصر وثوقی «کشاورزی خاورمیانه: مسأله زمین». اندیشه و هنر. شماره ۵ شهریور ماه ۱۳۴۱، ص ۳۰۷

۱۷. برای آشنایی با موضع ملکی نسبت به اصلاحات ارضی، رک کاتوزیان، *خاطرات سیاسی خلیل ملکی*، تهران ۱۳۶۸، صص ۱۴۵-۱۴۴

۱۸. خلیل ملکی، «دو درس از حادثه دانشگاه»، *عمل و زندگی*، اسفند ماه ۱۳۴۰، ص ۱۲

۱۹. محمود عنایت، «از خدا می‌طلبم صحبت روشن رای»، *فردوسی* شماره ۵۸۹، ۱۰ مهر ۱۳۴۱

۲۰. وثوقی، «کشاورزی خاورمیانه: مسأله زمین» ص ۳۰۷

۲۱. به عنوان نمونه رک ملکی «در حاشیه راپورت شماره هفت»، *فردوسی*، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۱، ص ۱۵

۲۲. وثوقی استدلال می‌کرد که چون زمین و آب برای میلیون‌ها نفر انسان معیشت زندگی فراهم می‌کند، آنان نمی‌توانند به طور خصوصی صاحب آن باشند. رک وثوقی، «کشاورزی خاورمیانه»

۲۳. وثوقی، «نسق کشاورزی در ایران: مسأله زمین»، *اندیشه و هنر*، دی ماه ۱۳۴۱، ص ۳۸۹

۲۴. شهرزاد (اسم مستعار) «زایانا آخر بالاخره پیروز شد، ساعتی با دکتر ارسنجانی، وزیر سابق کشاورزی»، *فردوسی*، شماره ۶۱۷، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۱، ص ۳۱

۲۵. عنایت، «هر کول و هزار من سنگ»، *فردوسی*، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۱، ص ۳

۲۶. ملکی، به عنوان مثال زمانی که بین دو نوع سنت تمایز قابل شد: سنت‌هایی که چنان پوسیده بودند که به ناچار بایست دور انداخته شوند و سنت های پیشرو و مفیدی که می‌باید حفظ شوند. مقالاتی نوشت تا وزیر را قانع کند که ملی کردن زمین و آب ریشه در گذشته ایران دارند در تلاش‌های برای انجام این کار او بدون کمترین وسواسی به نوشته های آن سمبتون و آیت‌الله محمود طالقانی همزمان، هم رجوع می‌دهد. «اسلام و مالکیت»، *فردوسی* شماره ۵۷۶، تیر ماه ۴۱، صص

۲۸. ملکی در پایان یکی از مقالاتش نوشت: «باید به آقای دکتر امینی تبریک گفت که یک وزیر کشاورزی «کومپه‌تان» و مؤدب و آداب‌دان خلق کرده و در وسط معرکه ول کرده که بزرگترین افتخار او به قول خودش مخالفت با «انتلکتونل‌ها»

است. خلیل ملکی، «در حاشیه راپرت شماره هفت»، فردوسی، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰، ص ۱۵

۲۹. داریوش آشوری، «سخنانی درباره دولتی که رفت و دولتی که آمد»، فردوسی شماره ۵۸۱، شانزده مرداد ۱۳۴۱

۳۰. عنایت، «هرکول و هزار من سنگ عنایت»، صفحه ۳

۳۱. به عنوان مثال ر.ک «زنان ایران بیدار می‌شوند؟»، اندیشه و هنر جلد ۳، شماره ۱۰، تیر ماه ۱۳۳۹، صص ۷۲۹-۷۳۲؛

«آزادی زنان»، اندیشه و هنر جلد ۳، شماره ۸، صص ۵۸۵-۵۸۶

۳۲. ناصر وثوقی «با دخالت زنان در امور سیاسی و قضایی موافقت؟»، فردوسی شماره ۶۱۰، ۲۱ اسفند ۱۳۴۱، صص ۲۰-۳۰.

۳۳. آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، چاپ جدید، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۷۲، صص ۴۰۹-۴۰۸.

۳۴. محمود عنایت، «ایمان را در یابید»، فردوسی شماره ۶۱۵، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۲، ص ۲

35. Leonardo Alishan "Ahmad Shamlu: the Rebel in search of an Audience", *Iranian Studies: Sociology Of the Iranian Writer*. Vol.xviii, Spring – Autumn 1985, p.377.

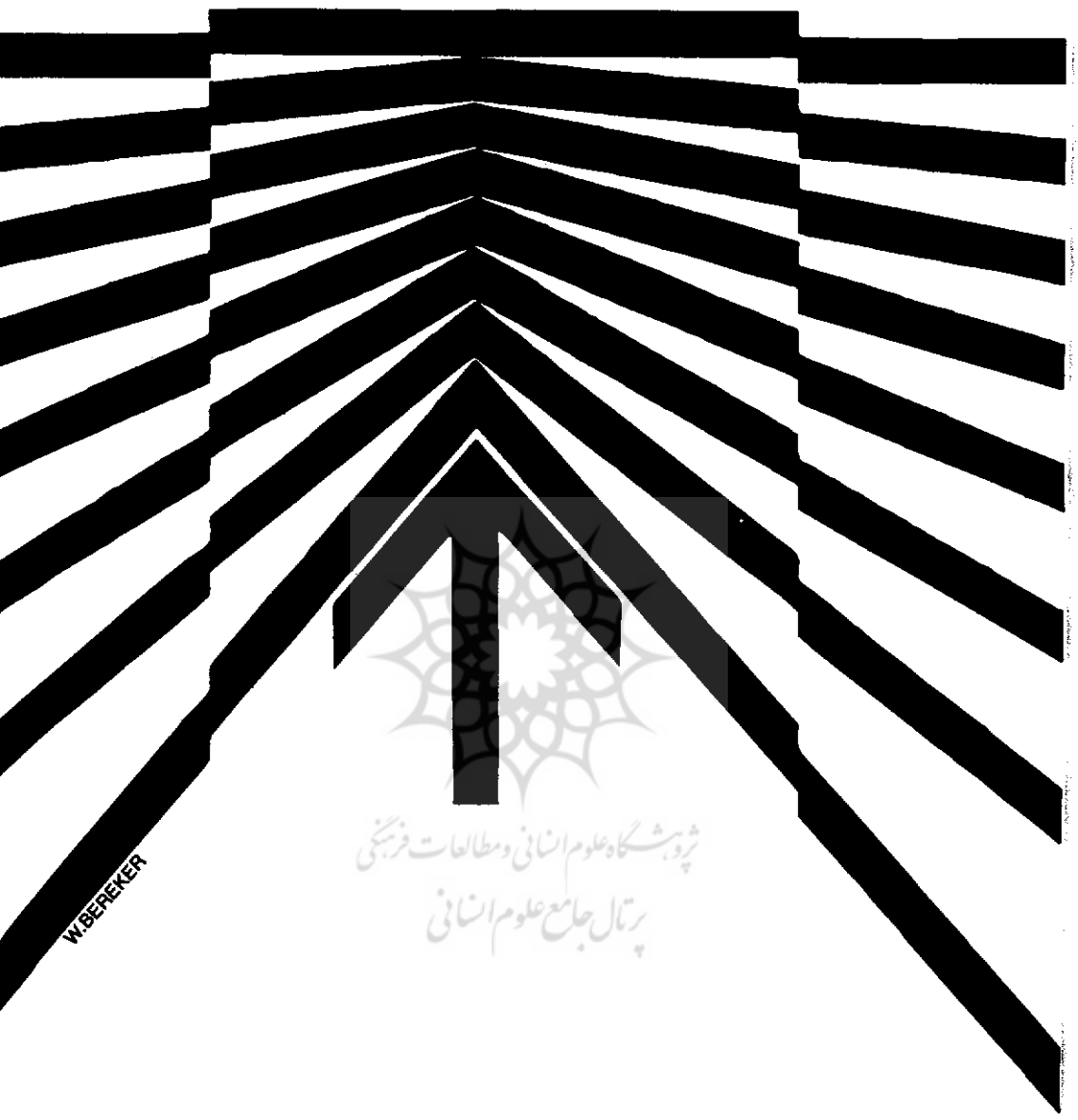
۳۶. عنایت، «این موجود وحشتناک، روشنفکر ایرانی»، نگین، بهمن

۳۷. علیاصغر حاج سید جوادی، روشنفکر مصرف‌کننده، نگین، مرداد ۱۳۴۶، ص ۵

۳۸. «محمود عنایت ما مرده شوئیم؟»، فردوسی، شماره ۶۱۹، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۲، ص ۳

کتابخانه
۷۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

W.BEREKER